

مطالعات اسلامی

○ معصومه علی پنجه

کتاب مطالعات اسلامی در غرب نگاشته محسن الویری است که وی دارای درجه دکتری در تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی از دانشگاه تهران و استاد دانشگاه امام صادق (ع) است. این کتاب در ۲۳۹ صفحه شامل متن اصلی و کتاب‌شناسی برای دانشجویان رشته تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی به چاپ رسیده است.

نویسنده کتاب در شش فصل به این مباحث پرداخته است: شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی: مفاهیم و کلیات؛ پیشینه مطالعات شرقی در غرب و بررسی تأثیر آن در مطالعات اسلامی؛ دیدگاه‌ها درباره مراحل مطالعات اسلامی در غرب؛ حوزه‌ها و زمینه‌های مطالعات اسلامی؛ انواع فعالیت‌های اسلام‌شناسی و انگیزه‌های آن؛ و تأثیر مطالعات اسلامی در جهان اسلام و موضع بایسته نسبت به آن.

جدید بودن موضوع کتاب و دشواری قلم زدن در این زمینه که نیازمند تسلط داشتن به چند زبان بیگانه و آگاهی‌های عمومی در بسیاری از شاخه‌های علوم انسانی و اسلامی و نیز دسترسی به منابع اصلی است، بر نویسنده کتاب پوشیده نبوده است. نگارنده این نوشتار با ارج نهادن به کوشش‌های نویسنده و با اذعان به ضعف‌ها و کاستی‌های خویش، به نقد و بررسی این کتاب پرداخته است.

در ابتدا، اشکال‌ها و ضعف‌های کلی کتاب بررسی و سپس مطالب هر فصل نقد می‌شود.

اشکال‌ها و ضعف‌های کلی:

۱. در بیشتر فصل‌ها و بخش‌ها جای جمع‌بندی منطقی مطالب خالی

نباید به کتاب‌ها ایمان داشت،

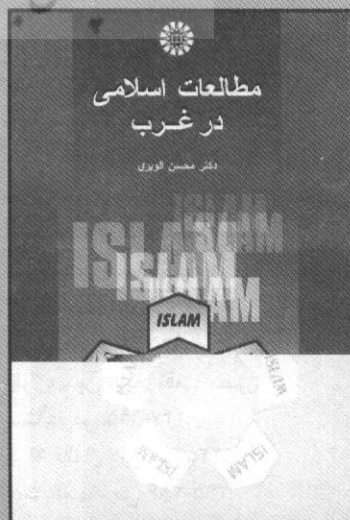
بلکه باید در آنها تفحص کرد.

«ویلیام باسکرویل»

○ مطالعات اسلامی در غرب

○ محسن الویری

○ انتشارات سمت، ۱۳۸۱





در غرب

است و نویسنده بیشتر به طرح نظریات گوناگون - که باعث آشفته‌گی ذهن دانشجوی می‌شود - می‌پردازد. برای نمونه، آنجا که به تعاریف شرق‌شناسی می‌پردازد، مطالب به صورتی گنگ و نارسا ارائه شده است و نویسنده خود تعریفی از آن ارائه نمی‌دهد.

۲. نویسنده بیش از آنکه در پی بیان سیر تاریخی مطالعات اسلامی و فعالیت‌های اسلام‌شناسان باشد با پیشداوری، آن هم با استناد به اقوال و نوشته‌های افراد یکسونگری همچون ادوارد سعید و انجوی شیرازی به شرق‌شناسی می‌نگرد. در بیشتر جاها صرفاً ادعاهایی بدون ارائه شاهد و مدرک از آثار خود مستشرقان، بیان می‌شود.

۳. عدم استقصای کامل منابع، ارجاع به منابع دست دوم و تکیه بیش از حد به آنها به ویژه تحقیقات جدید عرب‌ها همچنین دلیل نویسنده درباره استفاده کمتر از منابع انگلیسی (مقدمه، ص ۵) به هیچ وجه قابل پذیرش نیست. زیرا موضوع کتاب، بیان سیر تاریخی مطالعات اسلامی در غرب است و برای نگارش آن باید به منابع و مدارک غربی (انگلیسی، فرانسوی و آلمانی) اولویت داد و گرنه مستندات کتاب چندان محکم، روشن و قانع‌کننده نخواهد بود.

اشکالات فصل اول:

نویسنده در این فصل به ارائه مفاهیم و کلیات در زمینه شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی می‌پردازد. اشکالات وارد به این فصل عبارت‌اند از:

۱. همان‌گونه که پیش از این آمد، نویسنده، فقط به ذکر تعاریف و آرای مختلف درباره شرق‌شناسی بسنده می‌کند. شایسته می‌بود که نویسنده در پایان مبحث، شرق‌شناسی را از دیدگاه خود تعریف می‌کرد.

اگرچه با مطالعه کتاب می‌توان دریافت که نگرش نویسنده به شرق‌شناسی منفی و یکسونگرانه است.^۱

۲. نویسنده (ص ۲۰) تعریف خود را از مطالعات اسلامی (اسلام‌شناسی) این‌گونه بیان می‌کند: «مطالعات اسلامی (اسلام‌شناسی) عبارت از هر تلاشی است که از سوی دانشمندان مغرب‌زمین از زمان ورود اسلام به اسپانیا تاکنون برای شناخت زبان، ادبیات، تاریخ، متون دینی، اندیشه‌ها، فرهنگ و... سرزمین‌های اسلامی و مسلمانان صورت گرفته است». به این تعریف دست کم دو اشکال وارد است: دلیل برگزیدن این زمان (ورود اسلام به اسپانیا) برای آغاز مطالعات اسلامی در غرب چیست؟ و آیا شرقیان غیرمسلمان (مانند توشی هیکو ایزوتسو،^۲ کوزی موریموتو^۳) یا حتی مسلمانان شرقی ساکن غرب (مانند بسیاری از ایرانیان ساکن آمریکا و اروپا) را نمی‌توان در زمره اسلام‌شناسان دانست؟ در جواب سؤال اول باید گفت: نویسنده کتاب هیچ مدرک و شهادی دال بر وجود چنین مطالعاتی در قرون اولیه حضور مسلمانان در اسپانیا نشان نمی‌دهد. در فصل سوم، که مراحل مطالعات اسلامی در غرب بررسی می‌شود، در نخستین مرحله تحت عنوان آغاز آشنایی غرب با اسلام (از آغاز تا پایان قرن دهم)، نویسنده در پنج صفحه به تاریخ اندلس - اسپانیای اسلامی - در ابتدای ورود مسلمانان به آنجا می‌پردازد و در پایان می‌نویسد: «در چنین فضای سیاسی و فرهنگی و روحی، کلیسای کاتولیک رفته رفته به فکر مطالعه‌ای سازمان یافته برای شناخت اسلام افتاد». اما نویسنده هیچ شهادی از این مطالعه سازمان یافته ارائه نمی‌دهد. در واقع در این مرحله، یعنی از فتح اسپانیا به دست

است و نویسنده بیشتر به طرح نظریات گوناگون - که باعث آشفته‌گی ذهن دانشجوی می‌شود - می‌پردازد. برای نمونه، آنجا که به تعاریف شرق‌شناسی می‌پردازد، مطالب به صورتی گنگ و نارسا ارائه شده است و نویسنده خود تعریفی از آن ارائه نمی‌دهد.

۲. نویسنده بیش از آنکه در پی بیان سیر تاریخی مطالعات اسلامی و فعالیت‌های اسلام‌شناسان باشد با پیشداوری، آن هم با استناد به اقوال و نوشته‌های افراد یکسونگری همچون ادوارد سعید و انجوی شیرازی به شرق‌شناسی می‌نگرد. در بیشتر جاها صرفاً ادعاهایی بدون ارائه شاهد و مدرک از آثار خود مستشرقان، بیان می‌شود.

۳. عدم استقصای کامل منابع، ارجاع به منابع دست دوم و تکیه بیش از حد به آنها به ویژه تحقیقات جدید عرب‌ها همچنین دلیل نویسنده درباره استفاده کمتر از منابع انگلیسی (مقدمه، ص ۵) به هیچ وجه قابل پذیرش نیست. زیرا موضوع کتاب، بیان سیر تاریخی مطالعات اسلامی در غرب است و برای نگارش آن باید به منابع و مدارک غربی (انگلیسی، فرانسوی و آلمانی) اولویت داد و گرنه مستندات کتاب چندان محکم، روشن و قانع‌کننده نخواهد بود.

اشکالات فصل اول:

نویسنده در این فصل به ارائه مفاهیم و کلیات در زمینه شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی می‌پردازد. اشکالات وارد به این فصل عبارت‌اند از:

۱. همان‌گونه که پیش از این آمد، نویسنده، فقط به ذکر تعاریف و آرای مختلف درباره شرق‌شناسی بسنده می‌کند. شایسته می‌بود که نویسنده در پایان مبحث، شرق‌شناسی را از دیدگاه خود تعریف می‌کرد.

بودند». ولی از یاد می‌برد که چند صفحه پیش (ص ۲۶) «مراد» خویش را از ذکر آرای کسانی که دوگانگی غرب و شرق را به یونان باستان می‌رسانند، «تکیه بر تباین و تفاوت ماهوی این دو نوع تمدن» بیان می‌کند.

جورج سارتون^۱، سال‌ها پیش با رد نظر رادیارد کیپلینگ - که آقای الویری آن را در پایان مبحث خویش تحت عنوان «دوگانگی تمدن‌های شرقی و غربی» آورده است - می‌نویسد: «اینکه گفته می‌شود «خاور خاور است و باختر باختر و این دو هیچ گاه به هم نخواهند رسید» تصویری است نادرست و چون ممکن است این عقیده زیان بزرگی برای شرق و غرب، هر دو به بار آورد جای آن است که خطا بودن آن هرچه بیشتر برملا شود. هر قدر فرزندان آدم از حیث منافع مادی یا جنبه‌های بی‌اهمیت دیگر با هم اختلاف داشته باشند در موضوع نفس بشریت و انسانیت همدادستان و یگانه‌اند. شرق و غرب را غالباً رویه‌روی هم قرار می‌دهند و حال آنکه اختلاف اصولی بین آنها نیست و عاقلانه‌تر است که گفته شود خاور و باختر نماینده دوقیافه، و شاید دو خوی مختلف، یک فرد انسانی هستند»^۲.

اشکالات فصل سوم:

در این فصل، نویسنده در هفت مرحله سیر مطالعات اسلامی در غرب را از آغاز تا نیمه دوم قرن بیستم بررسی می‌کند، این تقسیم‌بندی به غیر از مرحله اول آن، تقسیم‌بندی محققانه‌ای است. اما مطالبی که مرحله اول آورده شده است ربط چندانی با موضوع کتاب ندارد و نویسنده شاهدهی برای وجود اسلام‌شناسی در این دوره ارائه نمی‌دهد. به نظر می‌رسد حذف این مرحله، چندان خللی به بحث وارد نمی‌کند. نکته قابل ذکر دیگر، عنوان مرحله ششم است که نویسنده آن را «عصر استعمار و رمانتیسم: قرن نوزدهم تا پایان نیمه اول قرن بیستم» نامیده است. وی هیچ تعریفی از رمانتیسم ارائه نمی‌دهد و در پایان این مرحله در سه صفحه (۸۸-۹۰) از موضوعی تحت عنوان «شرق‌زدگی رمانتیک» (که به نظر می‌رسد منظور وی از رمانتیسم همین «شرق‌زدگی رمانتیک» باشد) صحبت می‌کند که ارتباط چندانی با سیر مطالعات اسلامی در غرب ندارد.

بعضی از اشکالات این فصل عبارت‌اند از:

۱. در پی‌نوشت شماره ۴ صفحه ۴۹ آنجا که از اولین ترجمه قرآن بحث می‌کند، آمده است: «فقط العیقی به همکاری او (یعنی هرمان دلماطی) با رابرت [کتونی] برای ترجمه قرآن اشاره کرده است»، در حالی که بلاشر^۳، بدوی^۴ و اسعدی^۵ نیز نام وی را در میان مترجمان آورده‌اند.

۲. نویسنده در دو جا (ص ۵۰ و ۶۳ نام رهبر نهضت اصلاح دین را به شکل «مارتین لوترکینگ» آورده است. گویا نویسنده وی را با مارتین لوترکینگ، رهبر قیام سیاهپوستان آمریکا که در ۱۹۶۸ م. ترور شد، خلط کرده است، زیرا در هیچ منبعی از رهبر پروتستان‌ها با پسوند «کینگ» یاد نشده است.

۳. در صفحه ۵۳ می‌نویسد: «در فرانسه در اوایل قرن دوازدهم میلادی به دستور پاپ سیلستر دوم، مدرسه ریمس تأسیس شد». چگونه پاپ سیلستر دوم که طبق نوشته نویسنده (ص ۴۷) و منابع دیگر در

مسلمانان تا پایان قرن دهم میلادی، با شواهد و مدارک موجود، حرکتی که بتوان آن را اسلام‌شناسی خوانده صورت نگرفته است. البته درباره آغاز جریان اسلام‌شناسی در میان پژوهشگران این حوزه اختلاف است و در حقیقت نمی‌توان تاریخ دقیقی برای آن بیان داشت. ولی قرون یازدهم و دوازدهم میلادی، یعنی آغاز جریان ترجمه آثار عربی به لاتینی در اسپانیا، ایتالیا و سیسیل، مناسب‌ترین زمان است.

در پاسخ به سؤال دوم می‌توان گفت: به نظر می‌رسد در اینکه پژوهشگران شرقی غیرمسلمان که در زمینه مطالعات اسلامی فعالیت می‌کنند در زمره اسلام‌شناسان قرار دارند، اختلافی نباشد، اما در مورد دسته دوم یعنی شرقیان مسلمان، استادان و محققان اختلاف نظر است.^۶

اشکالات فصل دوم:

در این فصل (ص ۲۴-۲۶) نویسنده با تکیه بر آرای افرادی چون ادوارد سعید، داریوش شایگان و رادیارد کیپلینگ^۷، دوگانگی تمدن‌های شرقی و غربی و دو شاخه شدن «اروپا - غرب»، «آسیا - شرق» را به یونان قدیم و جنگ‌های ایران و یونان بازپس می‌برد و بدین وسیله به قول کرمر^۸، «غرب و شرق ماهوی و ابدی می‌آفریند و یونانیان قدیم را با غرب جدید و با «شرق‌شناسی» در یک صف جای می‌دهد» او توجه ندارد که «در حقیقت تفاوت شرق و غرب تا قرن چهاردهم میلادی (آغاز دوران ممالیک) بیشتر ساختگی بود و فاصله این دو، تا قرن شانزدهم و آغاز دوران عثمانی جدی نبود»^۹.

تنها شاهدهی که نویسنده برای بیان «تجلی تمایز میان شرق و غرب» ارائه می‌دهد، داستانی خیالی از دیدار و گفت‌وگوی فیثاغورس و زرتشت است. آیا نبردهای پیوسته ایران با یونان و روم را می‌توان دلیل تمایز شرق و غرب در دنیای کنونی دانست. به علاوه ایران همان‌گونه که در غرب با آنان در جنگ بود در شرق نیز پیوسته با اقوام مختلف همچون ترکان درگیر جنگ بوده است. حماسه ملی ایران، شاهنامه فردوسی، سراسر تجلی‌گاه نبرد ایران و توران و زبان گویای این نزاع دائمی است. نویسنده در ادامه نیز با ذکر اقوالی از گذشتگان و معاصران در پی اثبات مدعای خویش است. برای مثال این گفته ارسطو که آفتاب درخشان و هوای گرم موجب رشد و توسعه شرقیان و هوای سرد و مه‌آلود و تاریک، موجب حفظ خصلت‌های جنگی در غربیان شده است. در حالی که صفات و خصلت‌های جنگی در میان شرقی‌ها - ترک‌ها، مغول‌ها، اعراب بدوی و ساموایی‌ها - اگر بیشتر از جنگجویان غربی نباشد، کمتر هم نبوده است. کرمر در نقدی مختصر اما دقیق و موشکافانه بر رد آرای ادوارد سعید، که آقای الویری در این زمینه پیرو اوست، می‌نویسد: «در یک صف قرار دادن یونان قدیم با اروپا و غرب التباس تاریخی است و واقعیت فرهنگی جهان قدیم را به نادرست معرفی می‌کند.» شگفتا که نویسنده در چند صفحه بعد (ص ۳۶) به نقض سخنان خویش می‌پردازد؛ آنجا که می‌نویسد: «تمدن یونانی را نمی‌توان به طور کامل تمدن غربی به شمار آورد. تمدن یونانی تمدنی نیمه شرقی و نیمه غربی بود که عناصر تمدن‌های فنیقی، آشوری، کلدانی، مصری و ایرانی آن را قوام بخشیده

سال ۱۰۰۳ م. در گذشته، می‌توانسته در اوایل قرن دوازدهم میلادی - یعنی حدود صد سال بعد - دستور تأسیس مدرسه ریسم را بدهد.

۴. عدم تسلط نویسندگان بر موضوع و کم دقتی در نگارش مطالب، در جای جای کتاب مشاهده می‌شود، برای نمونه، در صفحه ۶۳ از شخصی به نام خواران (صحیح آن خووان) اهل منسگوویا (صحیح آن سگوویا) یاد می‌کند که نامه‌ای به پاپ پیوس دوم نوشت و پاپ نیز شاید تحت تأثیر این نامه در سال ۱۴۶۰م نامه‌ای به سلطان محمد فاتح نوشت و از او خواست تا مسیحی شود. سپس در فصل پنجم صفحه ۱۹۷، همین ماجرا را یاردیگر در ذیل بحث انگیزه‌های سیاسی و استعماری می‌آورد ولی نویسنده را «ژان دوسیگویی»^{۱۴} و پاپ را پل دوم (صحیح آن پی دوم) می‌نامد، بدون آنکه دریابد که این دو ماجرا که اولی را به نقل از مرحوم مینوی و دومی را به نقل از ستاری روایت می‌کند در واقع یکی است. گذشته از اشتباه‌های چاپی در نقل اسامی، از دو منبع یاد شده (که بعید می‌رسد همه را بتوان به گردن حروف‌چین انداخت)، با کمی دقت می‌توان فهمید که «خووان اهل سگوویا» همان «ژان دوسیگویی» و پاپ «پیوس دوم» همان «پی» دوم است که در دو منبع به دو صورت مختلف ضبط شده است.

۵. در صفحه ۶۶ هنگام صحبت از اختراع چاپ و رواج این صنعت، آورده است: «... پس از ساختن حروف عربی در سال ۱۵۳۰ م. نخستین متن عربی قرآن و... به چاپ رسید.» ولی بلافاصله چند صفحه بعد (ص ۷۰) می‌نویسد: «در سال ۱۶۹۴ م. ای. هینکلن^{۱۵} نخستین متن عربی قرآن را به چاپ رسانید.» اگرچه به نظر می‌رسد این تناقضات ناشی از اختلاف نظر در منابع باشد ولی نویسنده دست کم می‌توانست این اختلاف را در پی نوشت گوشزد سازد.

۶. به نظر می‌رسد در نگارش کتاب وقفه‌هایی پیش آمده و نویسنده زحمت تطبیق مطالب را به خود نداده است. برای نمونه، مؤلف در صفحه ۹۳ آنجا که از آغاز چاپ ویرایش دوم دائرةالمعارف اسلام صحبت می‌کند. می‌نویسد: «... فعالیت علمی ویرایش دوم این دائرةالمعارف از سال ۱۹۵۰م آغاز شد و جلد اول آن در سال ۱۹۶۰ م منتشر گردید و تاکنون هشت جلد آن تا کلمه SAMUM به چاپ رسیده است.» ولی در صفحه ۱۷۹، که دوباره صحبت از دائرةالمعارف اسلام می‌شود، می‌نویسد: «تاکنون ده جلد از ویرایش دوم دائرةالمعارف اسلام تا پایان حرف V منتشر شده است.»

اشکالات فصل چهارم:

در این فصل نویسندگان بر آن است که «حوزه‌های مطالعات مستشرقان در زمینه اسلام را براساس اهمیت و فراوانی آثار، در چهارده محور [البته در یازده محور بیشتر بررسی نشده است] بررسی کند...» وی در صفحه ۴ مقدمه کتاب درباره مطالب این فصل می‌نویسد: «... سعی شد... که در هر کدام از حیطه‌ها، برجسته‌ترین آثار، آثار برجسته‌ترین شرق‌شناسان، سیر تاریخی تدوین این آثار، کشورهایی که به این حوزه علاقه‌مند بوده‌اند و آثاری که به نوعی می‌توانند نگاهی نو و یا افقی تازه

در ذهن دانشجویان پدید آورند، شناسانده شود». هنگامی که خواننده با مطالب این فصل روبه‌رو می‌شود، نه تنها از ادعاهای فوق اثری نمی‌بیند، بلکه سیاهه‌ای از نام کتاب‌ها را به‌ویژه در بخش‌های حدیث، فقه، فلسفه و عرفان، تصوف و اخلاق، فرق و مذاهب اسلامی، زبان عربی، تاریخ و علم و تمدن اسلامی، در مقابل دیدگان خویش می‌بیند که عمدتاً با استفاده از، المستشرقون نجیب العقیقی، موسوعة المستشرقین عبدالرحمان بدوی و جلد اول فرهنگ خاورشناسان و صرفاً براساس سال وفات نویسندگان تهیه شده است. این فصل، یکی از فصول ضعیف و پراشتباه کتاب است. مهم‌ترین اشکالات آن عبارت‌اند از:

۱. در بخش اول که مربوط به فهارس و کلیات است یکی از منابع مهمی که شایسته بود دست کم به نام آن اشاره شود، ایندکس اسلامیکوس^{۱۶} مشتمل بر فهرست کتب و مقالاتی است که در زمینه مطالعات اسلامی در نقاط مختلف دنیا به‌ویژه اروپا و آمریکا به چاپ رسیده است.

۲. در صفحه ۱۱۹، این دو جمله به دنبال هم آمده است: «و مارگلیوت^{۱۷} (۱۹۴۰ م.) کتاب محمد و نهضت اسلام را پدید آورد. دیوید سموتیل مارگلیوت (۱۹۴۰ م.) کتاب محمد و پیدایش اسلام را نگاشت.» از آنجایی که دو جمله از لحاظ صوری و مرجع (اولی به عقیقی، ص ۷۷-۷۹ و دومی به همو، ص ۱۳۲ ارجاع داده شده است) متفاوت‌اند، پس به احتمال زیاد عدم دقت نویسنده، که زحمت بازخوانی نوشته‌اش را به خود نداده، باعث بروز این‌گونه اشتباهات شده است.

۳. در صفحه ۱۲۶، هنگام معرفی کتب فقهی می‌نویسد: «کاتهلر برگستر^{۱۸} (۱۹۳۳ م.) کتاب‌های ویژگی‌های فکر فقهی در اسلام و روش‌های تحقیق در فقه را نوشت.» دو صفحه بعد (ص ۱۲۸)، قسمت دوم جمله را البته به نقل از منبعی دیگر تکرار می‌کند: «برگستر روش‌های تحقیق فقهی را در کتابی به همین نام مورد بررسی قرار داد.» جمله اول به بدوی (ص ۸۵-۸۷) و جمله دوم به عقیقی (ج ۳، ص ۵۵۹-۵۶۷) ارجاع داده شده است.

۴. از این‌گونه اشتباهات در جای جای کتاب مشاهده می‌شود. برای جلوگیری از اطالة کلام یک مورد دیگر از این دست می‌آوریم و از ذکر موارد دیگر درمی‌گذریم. در صفحه ۱۳۲ آمده است: «مستشرق اسپانیایی به نام میگوئل آسین پالاسیوس^{۱۹} (۱۹۴۴ م) کتاب‌ها و مقالاتی مانند فلسفه و الهیات اسلامی، خاستگاه‌های فلسفه اسپانیایی اسلامی، فرجام‌شناختی اسلامی در کمدی الهی، این رشد و توماس آکویناس و رهبانیت در اسلام و تشابه خانقاه‌ها در عرفان اسلامی و عرفان قدیسه ترسا و جنبه نفسانی وجد نزد دو صوفی بزرگ مسلمان: غزالی و ابن عربی را تألیف و کتاب الاخلاق و سلوک ابن حزم را ترجمه کرد» (فرهنگ خاورشناسان، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۷۸-۸۲).

دقیقاً هشت سطر بعد در صفحه ۱۳۳، به این جمله طولانی برمی‌خوریم: «پدر آسین پالاسیوس (۱۹۴۴ م) که اعتنای زیادی به ابن‌عربی و غزالی داشت آثاری چون عقیده و اخلاق و تصوف از نظر غزالی، معنی کلمه تهافت در آثار غزالی، محیی‌الدین بن عربی، تصحیح

نویسنده با نام «بیداری اسلامی» از آن یاد می‌کند (که آقای ذکواتی قرارگولو تحت عنوان تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری به فارسی ترجمه کرده‌اند) نیز تکرار شده است. نام این کتاب در میان «آثار مربوط به علوم در تمدن اسلامی» آمده است. حال آنکه با نگاهی گذرا به فهرست مطالب آن، می‌توان دریافت که به مسائلی چون تشکیلات اداری و مالی دولت اسلامی و مسائل فرهنگی، اجتماعی جامعه اسلامی در قرن چهارم پرداخته شده است و هیچ اثری از «علوم در تمدن اسلامی» (منظور علوم طبیعی و ریاضی است) در آن دیده نمی‌شود.^{۳۳} گذشته از این، نویسنده از ذکر آثار بزرگانی چون کرسول^{۳۵}، بورکهارت^{۳۶}، پوپ^{۳۷} و کرابار^{۳۸} که پژوهش‌های ارزنده‌ای در زمینه «هنر در تمدن اسلامی» انجام داده‌اند، غفلت می‌ورزد.

اشکالات فصل پنجم

در این فصل نویسنده به انواع فعالیت‌های اسلام‌شناسی و انگیزه‌های آن می‌پردازد. عمده ضعف‌های آن عبارت‌اند از:

۱. ضعف کلی این فصل، عدم رعایت تقدم و تأخر زمانی این فعالیت‌هاست. فعالیت‌هایی همچون فعالیت‌های تبشیری و تبلیغ مسیحیت و سفر و سفرنامه‌نویسی که از لحاظ تاریخی مقدم‌ترند بعد از فعالیت‌هایی چون چاپ مجله‌ها، دائرةالمعارف اسلام و تشکیل کنگره‌های بین‌المللی بررسی شده است.

۲. در صفحه ۱۷۸، هنگام بحث از دائرةالمعارف اسلام، مطالبی آمده است که با مطالب صفحه ۸۶ در تناقض است. در صفحه ۱۷۸، کنگره‌ای که پیشنهاد تهیه دائرةالمعارف در آن تصویب شد، کنگره نهم (لندن ۱۸۹۲ م) و انتشار آن در فاصله سال‌های ۱۹۰۸ - ۱۹۳۸ م. گزارش می‌شود. حال آنکه در صفحه ۸۶، پیشنهاد و تصویب در کنگره دهم (ژنو ۱۸۹۴ م.) و سال‌های انتشار ۱۹۱۳ - ۱۹۴۲ م. آمده است.

۳. نویسنده درباره یک موضوع، در چند فصل و به شکل پراکنده بحث می‌کند برای نمونه وی، موضوع کنگره‌های شرق‌شناسی را در فصل اول (ص ۱۶)؛ فصل سوم (ص ۸۷، ۹۴)؛ و فصل پنجم (ص ۱۸۰ - ۱۸۱) مطرح می‌کند و هیچ‌جا موضوع را به شکل جامع و بایسته بررسی نمی‌کند. در حالی که می‌توانست در یکی از فصول موضوع را به طور جامع بررسی کند و در فصول دیگر، خواننده را به آن فصل ارجاع دهد.

۴. در صفحه ۱۸۱، ذیل عنوان «سفر و سفرنامه‌نویسی» از جهانگردان و سفرنامه‌نویسانی چون بنیامین تودلانی، مارکوپولو، آنتونی شرلی و اوزلی تحت عنوان فعالیت‌های اسلام‌شناسی یاد شده است؛ حال آنکه فعالیت‌های این افراد شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی نبوده و سفرنامه‌های آنها فقط ممکن است منابعی برای شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی یا زمینه‌ای برای آن باشد. هنگامی که از اسلام‌شناسان صحبت می‌شود مراد افرادی است که به شکلی تخصصی و با انگیزه به آن پرداخته‌اند.

در بخش دوم فصل پنجم، نویسنده به «انگیزه‌های اسلام‌شناسان» می‌پردازد و آنها را به سه دسته تبشیری و دینی، سیاسی و استعماری و

رسالةالقدس ابن عربی و نیز ترجمه اسپانیایی الاخلاق و السلوک ابن حزم را پدید آورد» (العقیقی، ۱۹۶۵، ج ۲، ص ۱۹۴ - ۱۹۶؛ بدوی، ۱۹۹۳، ص ۱۲۱ - ۱۲۶).

۵. در صفحه ۱۴۲، ذیل آثار شرق‌شناسان درباره زبان عربی، این جمله آمده است: «ادوارد براون»^{۳۹} (م. ۱۹۲۶ م.) تحقیق و تصحیح چهار مقاله عروسی و تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی و لباب‌الالباب را وجهه همت خویش قرار داد». کدام دانش‌آموز دبیرستانی است که نداند این کتاب‌ها همگی به زبان فارسی‌اند و ادوارد براون کسی نیست جز نویسنده کتاب تاریخ ادبی ایران! جالب اینجاست که نویسنده محترم، از حجم عظیم آثار شرق‌شناسان (اعم از تصحیح، تألیف و ترجمه) درباره زبان فارسی تنها به همین سه اثر، آن هم در میان آثار آنان درباره زبان و ادبیات عربی، بسنده می‌کند.

۶. نویسنده در پی نوشت ۴ صفحه ۱۴۴ به کنایه آورده است: «گفته می‌شود در رساله دکتری او (یعنی شارل پلا»^{۴۰}، مستشرق نامدار فرانسوی، متوفی ۱۹۹۲ م.) که به صورت کتاب و با نام محیط علمی بصره و رشد جاحظ چاپ شد، از ۲۷۰ صفحه کتاب فقط ۲۰ صفحه مربوط به جاحظ است». کدام محقق روشمندی توقع دارد که در کتابی که موضوع اصلی آن محیط علمی بصره است، بیشتر از ۲۰ صفحه به جاحظ پرداخته شود. به علاوه به گواه دکتر آذرتاش آذرنوش، که از نزدیک با شارل پلا آشنایی داشته است) این کتاب یکی از ارزنده‌ترین آثار شرق‌شناسان در زمینه زبان و ادبیات عربی است (نقل به مضمون).

۷. توضیحات نویسنده حتی درباره آثاری که به فارسی ترجمه شده و به آسانی در هر کتابخانه‌ای یافت می‌شود، پر از اشتباه و کم‌دقتی است. برای نمونه، به چند مورد زیر توجه کنید: در پی‌نوشت ۲، صفحه ۱۵۱، ترجمه جلد دوم کتاب تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی نوشته اشپولر^{۴۱} را به خانم بیانی نسبت داده است، که صحیح آن خانم مریم میراحمدی است. در همین صفحه در میان آثار اشپولر، با فاصله از دو اثر با عناوین تاریخ مغول در ایران و «سیاست و حکومت و فرهنگ دوره ایلخانان» نام می‌برد که در واقع یک کتاب بیش نبوده و عنوان دوم، فرعی است. همچنین برخی از آثاری که در متن کتاب نامشان آمده به فارسی ترجمه شده است که شایسته بود نویسنده در پی نوشت‌ها به آن اشاره می‌کرد.

۸. نویسنده، در آخرین بخش فصل چهارم به معرفی آثار شرق‌شناسان در حوزه «علم و تمدن اسلامی» می‌پردازد. انتظار می‌رفت دست کم در این بخش که حوزه تخصصی نویسنده است شاهد اشتباهات و نواقص کمتری باشیم. ولی متأسفانه وی حتی از عهده معرفی صرف «برجسته‌ترین آثار و آثار برجسته‌ترین شرق‌شناسان» نیز برنیامده است. برای نمونه، در صفحه ۱۵۴، نام کتاب‌های ویژگی هنر اسلامی و وحدت در هنر اسلامی نوشته رودی پارت آلمانی، در میان آثار بخش اول یعنی «آثار مربوط به کلیات تمدن اسلامی» آمده است، در حالی که این آثار مربوط به بخش سوم یعنی «آثار مربوط به هنر در تمدن اسلامی» است. همین اشتباه در صفحه ۱۵۶، درباره کتاب بسیار معروف آدم متز^{۴۲} که

اسلامی)، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، ص ۸. نویسنده در مقدمه، نقدی مختصر اما عالمانه در رد آرای ادوارد سعید آورده است.
۸. حتی، تاریخ عرب، ص ۹۳۶، به نقل از جورج سارتن، مدخل تاریخ علم، ج ۳، ص ۲ - ۲۱.

9. George Sarton

۱۰. سرگذشت علم، ترجمه احمد بیرشک، ص ۲۰۳.

۱۱. در آستانه قرآن، ترجمه محمود رامیار، ص ۲۹۱.

۱۲. موسوعة المستشرقین، ص ۳۰۶. که نام وی را به صورت هرمن الدماشی آورده است.

۱۳. مطالعات اسلامی در غرب انگلیسی زبان: از آغاز تا شورای دوم واتیکان، ص ۶۶، ۷۲.

14. Juan De Segobia

15- A. Hinckelmann

16. Index Islamicus

17. D. S. Margoliuth

18. G. Bergstrasser

19. Miguel Asiny Palacios

20. Edward Browne

21. Charles Pellat

22. Spuler

23. Mez

۲۴. ر. ک: متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراقرلو.

25. Creswell

26. Burckhardt

27. Pope

28. Grabar

منابع:

اسعدی، مرتضی، مطالعات اسلامی در غرب انگلیسی زبان: از آغاز تا شورای دوم واتیکان، تهران: سمت، ۱۳۸۱؛ الویری، محسن، مطالعات اسلامی در غرب، تهران: سمت، ۱۳۸۱؛ «ایرانشناسی و نسخه‌های خطی (گفت‌وگوی کتبی با اساتید خرمشاهی، روشن، مجتبابی، حلبی، معصومی همدانی»، آینه میراث، ش ۱۷، تابستان ۱۳۸۱، ص ۳ - ۷؛ بلوی، عبدالرحمن، موسوعة المستشرقین، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۴؛ بلاشر، رژی، در آستانه قرآن، ترجمه محمود رامیار، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴؛ حتی، فیلیپ، تاریخ عرب ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: آگاه، ۱۳۶۶؛ سارتن [سارتون]، جورج، سرگذشت علم، ترجمه احمد بیرشک، تهران: کتابفروشی ابن‌سینا، ۱۳۳۳؛ کرمر جونل ل، احیای فرهنگی در عهد آل بویه: انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵؛ متز، آدم، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراقرلو، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.

علمی تقسیم می‌کند. ضعف کلی این بخش عدم ارائه سند یا شاهی از آثار این اسلام‌شناسان است. به‌ویژه افرادی که به داشتن انگیزه‌های سیاسی و استعماری متهم شده‌اند. آیا اینکه یک اسلام‌شناس، زمانی کارمند، عضو، یا مترجم سفارتخانه یا وزارتخانه‌ای بوده است، برای متهم کردن وی به داشتن انگیزه‌های سیاسی و استعماری کافی است؟

اشکالات فصل ششم:

در این فصل نویسنده به تأثیر مطالعات اسلامی در جهان اسلام و موضع بایسته نسبت به آن می‌پردازد. اشکال عمده این بخش نیز همانند چند فصل قبل، کلی بافی و عدم ذکر مثال و شاهد است.

در همین فصل (ص ۲۰۹) «معرفی و احیای آثار اسلامی»، یکی از تأثیرات اسلام‌شناسان نامیده شده است، که ربطی به این فصل ندارد و باید در فصل پیشین می‌آمد (البته تحت عنوانی دیگر آمده است). در واقع تأثیر اسلام‌شناسان در این زمینه، توجه دادن مسلمانان به این نکته بود که شناخت فرهنگ و تمدن اسلامی بدون احیای آثار اسلامی ممکن نیست.

یکی دیگر از ضعف‌های عمده کتاب، چندگانگی و ضبط نادرست اسامی است. برای نمونه، لودوویکو ماراکسی، ص ۷۱ (نادرست) / لودوویکو ماراچی یا ماراچی، ص ۱۰۶ (درست)؛ ج. فلوگل، ص ۱۰۰ / گوستاو فلوگل، ص ۱۰۵؛ فون کریمبر، ص ۱۲۵، ۱۳۷؛ فون کریمی ج. بوستل، ص ۱۴۰ / گیوم بوستل؛ لووی پروفنسال، ص ۱۰۰، ۱۰۲ / لوی پروانسال؛ گتشی، ص ۱۳۰ / گچی؛ گروننچین، ص ۷۵ / گرونینگن؛ بوتیشیر، ص ۱۲۶ / پایچر؛ اوترشت، ص ۷۱، ۷۵ / اوترخت؛ نابولی، ص ۸۳ / ناپل یا نابولی؛ نایمیجن، ص ۸۳ / نایمگن... همچنین در دوجا (ص ۱۱۸، ۱۴۱) به هامر پورگشتال اتریشی نسبت پرتغالی داده شده است.

پی نوشت‌ها:

۱. نویسنده خود، تعاریف ارائه شده درباره شرق‌شناسی را به سه نوع تقسیم می‌کند (ص ۱۳ - ۱۵).
2. Toshihiko Izutsu
3. Kosei Morimoto
۴. برای ملاحظه بحثی درباره جای گرفتن محققان ایرانی در زمره ایران‌شناسان غربی نک: «ایرانشناسی و نسخه‌های خطی (پاسخ‌های استادان خرمشاهی، روشن، مجتبابی، حلبی و معصومی همدانی)، آینه میراث، ش ۱۷، تابستان ۸۱. که در آنجا برای نمونه، استاد دکتر فتح‌الله مجتبابی آورده است: «به نظر بنده هر محقق از هر کجای دنیا که باشد و درباره اجزاء و عناصر فرهنگی، تاریخی و اجتماعی ایران به تحقیق بپردازد ایران‌شناس است. چنین شخصی البته می‌تواند ایرانی هم باشد، مشروط به این که کار او تحقیق علمی به معنای درست آن باشد...».
5. Rudyard Kipling
6. Kraemer
۷. احیای فرهنگی در عهد آل بویه (انسان‌گرایی در عصر رنسانس